

از عطر دست نوشته های سردار شهید محمد فرومندی

## چقدر امروز به تو محتاجیم!

**رویا حسینی** - قرآن است برای تو بنویسم، بهتر بگویم برای خدا از تو بنویسم. خاطرات و دست‌نوشته‌هایت را مرور می‌کنم. در انتظار جوانه‌ای که در ذهنم پروید و بارانی از مهرت بر آن بیارد و نوشته ما بوی بهشت بگیرد.

نگاهم به دست‌نوشته‌هایت گره می‌خورد دلم به‌واژه‌های تراوش‌های ذهنی‌ات بند می‌شود، واژه‌هایی که سی و چند سال از عمرشان می‌گذرد و امروز که مرورشان می‌کنم هنوز بهاری‌اند.

نمی‌دانم تو زمان را در نور دیده‌ای و همین جا کنار مان راه می‌روی؟ یا واژه‌هایت رنگ خدا دارند و برای همیشه زنده می‌مانند. به گمانم هم واژه‌هایت به رنگ خدا هستند و هم تو این جا کنار مان هستی!

و ما امروز چقدر به تو احتیاج داریم و دنیا چقدر به تو محتاج است و تمام سازمان‌ها چایی که به نام حق کودک، حق زنان، برابری، تساوی جنسیتی، القاب نفس‌گیرشان را در کاممان ریخته‌اند و حالا یک دم است که در این جو سرازده، یخ‌بزیم از بی‌هویتی!

نوشته‌هایت هویت مرده و ززانه، مادرانه و پدرانه، چند دهه قبلمان را فریاد می‌زند. به این فکر می‌کنم که چرا نوشته‌های بهاری‌ات را به پاییز سپردیم؟ چرا از تو غافل شده‌ایم.

بیراهم تو بیگو! تو دوباره در گوشمان زمزمه کن! تمام حقوقی را که دنیا با نقاب انسانیت و حق‌انسان به خوردمان می‌دهد و بگو تا بدانیم و بدانند، مردانی که عزت و اقتدارشان شیطان را ترسانده بود. دلشان مواج می‌شد بر برابر اهل خانه‌شان!

در یادبود عروج آسمانی‌اش در عملیات کربلای ۵، بهاری ترین واژه‌ها را پیش‌رویتان قرار می‌دهم. دست‌نوشته‌های سردار شهید محمد فرومندی؛ مردی که کودک را معلم می‌خواند و شان‌زده را مادری انسان می‌داند.

**برای فرزندانم!**

فرزندم، آقا مرتضی! تو آتیتی هستی از آیت‌های خدا و تو کتابی هستی که به ما درس معرفت... می‌دهی. تونوری هستی که ما را به روشنایی هدایت می‌کنی و تورا هی هستی که وسیله حرکت به مقصد نهایی مان شده‌ای. توقیل از این که فرزند ما باشی هدایت گر مان هستی و قبل از این که کوچک‌خانه باشی استاد و معلم ما هستی و تو مجموعه‌ای از حکمت‌های خدایی که به صورت فرزند شکل گرفته‌ای.

فرزندم، آقا مصطفی! شما در بین برادر ت مرتضی و خواهر ت مهدیه خانم، نکته‌ای زیبا شده‌ای و مشیت و حق تو اهل حق گرفته که در روز موعود، تو درست‌چپ مهدیه و مرتضی در سمت راست مهدیه و مادر شجاع و با صلابت خود را جلوه‌مهدیه حرکت‌کنید و من نظاره گر این مجموعه، تودا از شکری دیگر نمانیم. مهدیه قشنگم! خدای را هزاران بار شکر می‌کنم به خاطر وجود تو، تونقش زیبایی هستی بر دامن مادر ت و حکمت حق بر آن تعلیق گرفته که بهشت را در سایه شمشیر بر انداختن آن زمان که برای تحقق کلام خدا از غلاف کشیده شوند قرار دهد و در صحنه‌ای دیگر زیر پای شما.

فرزهایی از نامه شهید به فرزندان

**برای همسر:**

همسر! تو خوب می‌دانی که من و تو قبل از این که برای هم یک زن و شوهر باشیم دو انسان متعهد هستیم در قبال انقلاب و اسلام و رهبری امام. پیوند مقدس از دواج و هم‌بستگی من و شما باید وسیله‌ای باشد برای این که در حرکت اجتماعیمان بتوانیم بهتر روزیادتر در خدمت اسلام و امام بزرگوار مان باشیم. شما باید در مسئولیت مادر بودن و خانه‌داری کردن که صحنه مبارزه شماسات احساس خستگی و تنهایی و دل‌تنگی‌کنکند و من هم باید از این که در این بیابان‌ها و گرما و میان‌گلوله‌ها، وظیفه مقاومت دارم احساس خستگی نکنم. امروز من و شما در یک زمان بسیار حساس از زندگی و انقلاب قرار گرفته‌ایم که شاید بعد‌ها این موقعیت را پیدا نکنیم. مسئله فعلی شما با سه فرزند کوچک و با مشکل تنهایی و مشکلات خانه محاسبات خستگی روحی اگر چنان چه شمارا به عکس العمل وادار کند و صبر و مقاومت از خود نشان ندهی، بدان که شما به عنوان یک رزمندهن در سنگر انقلاب و در بین سربازان زمان زمام (عج) کوتاهی کرده‌ای و در سنگر خورت توانسته‌ای مقاومت کنی. به خدا قسم مبارزه شما

با دشمنان انقلاب و اسلام از مبارزه ما به مراتب مشکل‌تر و در نتیجه باز ارزش‌تر است در پیش‌خدا.

ما در این جاحس کرده‌ایم که مشکل‌چنگیدن با دشمن کافر به مشکلات زندگی نمی‌رسد. چرا که جهاد ما جهاد اصغر است و جهاد شما جهاد اکبر. همسر! تو می‌دانی که روز قیامت هر کس را به پای خودش محاکمه می‌کنند. پس باید طوری زندگی کنیم که من برای شما و شما فقط برای من زندگی نکنیم. اگر من آن قدر غرق در وجود شما شوم که مسئولیت‌م را فراموش کنم و شما آن قدر شب و روز غرق در من شوی که رسالت خودت را فراموش کنی، روز قیامت که شود هر کدام جدا از هم باید جوابگو و پاسخ‌گو باشیم شما این را بدانید که زندگی با همه بالا و پایین و با همه مصیبت‌ها و زجرهایش مثل یک جاده‌ای می‌ماند که من و شما دست‌هم‌دیگر را گرفته‌ایم و روی این جاده به طرف یک هدف که همان رعایت خداست حرکت می‌کنیم. حالا اگر من و شما روی این جاده حرکت نکنیم و این جاده وسیله تند حرکت کردن من و شما نباشد بلکه روی این جاده بایستیم و به خودمان و به این جاده مشغول باشیم از هدف اصلی بازمانده، به مقصد نمی‌رسیم.

■ **تربیت باید قرآنی باشد**

همسر عزیزم و مادر دو انسان! خداوند متعال امانتی الهی برای مدت ۱۰ الی ۱۵ سال به ما سپرده و خوب می‌دانی صاحب‌امانت خداست و موضوع امانت انسان - مرتضی و مصطفی - و مزد امانت داری بهشت برین و والای خداوند است و غفلت از امانت داری انسان را به بدبختی و جهنم می‌فرستد و تلاش بر حفظ امانت آن طوری که صاحب امانت خواهان است انسان را عزیز و به بهشت هدایت می‌نماید.

فرزهایی از نامه سردار شهید فرومندی به همسرش

**تقدیم به کوچولوی بی‌خبر از جنگ**

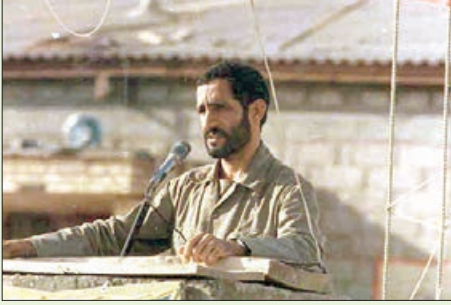
باسمه تعالی

تقدیم به کوچولوی بی‌خبر از جنگ و تقدیم به معصومه‌میرزا اگناهم و تقدیم به‌همایی که وارث تنهایی‌ها و جدایی‌ها و دعاها و توکل‌ها و اشک‌ها و آه‌های والفجر ۸ و کربلای یک می‌باشند.

تقدیم به مرتضی‌به‌بیام که بهترین همبازی و همفکر مهدیه قشنگم [است] که خواهرانی نیکو برای پسرانم مصطفی و مرتضی می‌باشند. خدایا از خودت سعادت این شجره طیبه و بندگی این نسل را خواهانم او تورا به تمام ارزش‌های این جنگ و انقلاب سوگند می‌دهم که راهنمایی همه وارثان این جنگ و انقلاب باش.

آمین یا رب العالمین.

همسر! واقعیت‌هایی را حس می‌کنم که از خداوند متعال پنهان نیست و دلم می‌خواهد از شما هم پنهان نباشد. این مسئله، مسئله تازه‌ای نیست بلکه در هر زمان مسائل اساسی است و استخوان‌بندی زندگی دنیایی ما می‌باشد و آن این است که شما شاهد این واقعیت اساسی هستید که حرکت عظیم ملت مسلمان ایران به رهبری امام و مایه ۶۰ هزار شهید و ۱۰۰ هزار مجروح در عرض چند سال توانست بت شاهنشاهی را در ایران سرنگون کند شیطان بزرگ بعد از این ضربه بزرگ ملت اسلام، توطئه‌ها و دسیسه‌های زیادی را از دولت موقت گرفته، تا کودتای نوزده و حمله به طیس و جریان لیب‌ال ملت و ابونی صدر خائن و حرکت مسلحانه منافقین و در نهایت جنگ تحمیلی را به جرم آن حرکت عظیم بر ملت ما وارد آورد و واقع‌ام این است که در هر کدام از توطئه‌های فوق بشری، عده‌ای یا با خون، یا با صبر یا با دردی، یا با جراحت و مشکلات دیگر مایه گذاشتند و با سوختن خویش، روشنایی برای راهنمایی دیگر ملت‌ها فراهم کردند و به حق، حسین گونه فدای اسلام و قرآن شدند و به قول امام وظیفه دارند بایستند و اگر چنان چه این از راهی که رفته بخواهد برگردد ضمن این که به مراتب ضربات بیشتری را باید متحمل شود، باعث از دست دادن شرافت و عظمت و قدرت هم می‌شود و شاید بلا هم بر این ملت نازل شود و حالا در قیامت چه خواهد شد که اصل مسئله می‌باشد.



**مهدی عسکری** - هم صلابت

روزهای نبرد و دفاع از وطن را داشت و هم‌رفت و مهربانی‌اش زیانزد خاص و عام بود. بچه محله «قلعه کریم» اسفراین، همان قدر که در میدان مبارزه تغییر رژی می‌فاسد یاد در میدان مبارزه و نبرد در راه دفاع از آزادی وطن، اراده‌ای استوار داشت و آثار این اراده و استواری حالا سال‌های سال است زبان به زبان نقل می‌شود، در میدان خانواده‌داری نیز هنرمندی چیره دست بود. به بهانه سی و یکمین سالگرد شهادت قائم مقام لشکر ۵ نصر خراسان، به مرور برش‌هایی از زندگی سردار شهید «محمد فرومندی» می‌پردازیم.

■ **طعم یتیمی**

«محمد» که ۶۰ سال قبل در خانواده‌ای اصیل و رحمتکش در اسفراین به دنیا آمد، در روزهایی که آرام‌به‌ستین نوجوانی نزدیک می‌شد از نعمت پدر محروم شد. از آن‌پس او با همتی مثال‌زدنی هم‌به‌درش ادامه داد و هم کمک حال مادری شد که بعد از پدر، مردانه با روزگار چنگید. از مومن آن سال‌ها پیش‌نیازی بود تا عیار مردانگی‌اش آشکار تر شود و مس و جوشد خوب سیقل بخورد تا در آزمون‌های بزرگ‌تری که در پیش بود مردانه‌تر پای کار بایستد.

سال ۵۵ ه که دبلم گرفت و از همان زمان زمزمه‌های مخالفت با فساد رژیم پهلوی در جودش به شعله‌ها‌ی خشم از شتم آن روزگار تبدیل شد، آن قدر که حتی اعلامیه‌های (اسام‌زه) را در یادگان تکثیر می‌کرد و در اختیار سربازان قرار می‌داد. او در حالی که به ماه آخر سربازی‌اش رسیده بنا به فرمان امام (ره) که از سربازان خواسته بود یادگان‌ها را ترک کنند و به مردم پیوندند، از یادگان گریخت و در مشهد به صفوف راهپیمایان پیوست.

■ **نفرت از منافقین و حضور در فهرست ترور**

به شدت از منافقین تنفر داشت و آن‌ها بر خود می‌کرد. به همین دلیل جزو فهرست ترور منافقین در سبزوار بود. یکی دو نفر هم حملاتی به او شد، ولی این گونه مسائل کوچک‌ترین نگرانی را برایش ایجاد نمی‌کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در اسفراین حضور داشت. شب‌ها در ژاندارمری و شهربانی به عنوان پاسیخش نگهبان بود و روزها در کمیته انقلاب علیه ضد انقلاب فعالیت می‌کرد. او با تشکیل سپاه سبزوار، به عضویت سپاه درآمد و مسئول عملیات سپاه سبزوار شد. در روزهای آغازین خدمت یک بار نارنجکی به طرفش پرتاب شد، ولی عمل نکرد. وقتی کادر سپاه پاسداران کاشمر و اسفراین را در کوه‌های «سنگ سفید» آموزش می‌داد، بمبی دست‌ساز در دستش منفجر و به قطع انگشت سپاه دست راست او منجر شد، ضمن این که قوت و قدرت دست راستش کم شد. ۱۰ یا ۱۵ روز در بیمارستان بستری بود و دوباره و همان جراحات به سر کارش بازگشت.

■ **خاطراتی از زبان همزمان**

او هر قدر برای گمنامی در دوران زندگی‌اش تلاش کرد، به ماندگاری بیشتر بعد از دوران شهادتش رسید و خاطرات زیادی از دوران زندگی‌اش در یادها ماند. آن‌قدر که خیلی‌ها بعد از شهادتش متوجه شدند فقدان فرمانده

جشن تولد علیرضا را خراب‌کنم خستگی را پنهان کرد و فتم می‌خواهم اصلا خواب به چشمانم نمی‌آید... مادر می‌افزاید: صبح قبل از رفتن به فرداگان من را به خانه رساند و فتم. چهار پنج روز بعد تماس گرفت و گفت مادر جان مأموریت من تمام شده. یک هواپیما امروز به طرف کرمان می‌آید. اگر بتوانم با آن می‌آیم و اگر نشود یکی دو روز بعد می‌آیم. البته به همسرش نگفته بود که ممکن است همان شب برگردد چون همسرش عروسی یکی از آشنایان دعوت بود و اگر می‌گفت آن‌ها هم برای دیدنش در خانه می‌ماندند و به عروسی نمی‌رفتند.

...

■ **خواهی که حقیقت شد**

مادر آهی بلند حواله روزگار می‌کند و ادامه می‌دهد: آن‌شرب نیامد اما من خوابی عجیب دیدم. در خواب دیدم همسرم با لباس مشکی به خانه آمد و ملاقه‌ای سفید برداشت تا با خودش ببرد. از او سوال کردم ملاقه را کجا می‌بری؟ و همسرم لبخند تلخی زد و گفت خودت می‌فهمی... او می‌گوید: فردای آن روز عید غدیر بود. علیرضا هم نیامده بود. قرار شد اگر نیامد خبری بدهد که نگران نشوم اما ننگ زنده بود. یکی از همسایه‌ها به سراغ آمد و با هم به منزل یکی از دوستان دوره قرآن رفتیم. در بلا تکلیفی خاصی قرار داشتیم. رنگ ن‌زدن علیرضا خواب پدرش... سعی

برش‌هایی از زندگی شهید «فرومندی» جان‌نشین لشکر ۵ نصر در سی و یکمین سالگرد

## قایق را صرفاً برای من روشن نکنید

فرودی چقدر سنگین و بی‌جایگزین است.

■ **صبور و ساعی**

یکی از همزمانش می‌گوید: اوقات فراغت‌ش را به مطالعه تلاوت قرآن می‌گذراند و نماز شبش ترک نمی‌شد. بسیار صبور بود و همواره با توکل و صبر به جنگ مشکلات می‌رفت. رفتارش رو به تکامل بود و می‌گفت انقلاب نیاز به تکامل دارد و برای این تکامل، نیروها نیز باید این راه را ببیمایند. در بالا بردن سطح علمی، فرهنگی خود و اطرافیان بسیار تلاش می‌کرد. در شبانه‌روز ۱۷ ساعت کار مفید داشت و بیشتر اوقات خواب و استراحتش داخل ماشین در حال حرکت بود. در نمازهای جمعه شرکت می‌کرد و برخی اوقات سخنران قبل از خطبه‌ها بود. دعای «کمیل» به ابتکار او و دوستش شهید «صابریان» در سبزوار برگزار شد.

«غلامرضا دلبری» هم‌زم دیگر محمد فرومندی درباره او می‌گوید: «سخنرانی‌های بلیغ و شیوایی او افراد بسیاری را متحول کرد. در کارهای جمعی همیشه جلودار بود و دوست داشت کارها بر اصل مشورت و نظرخواهی انجام شود. با این که قائم‌مقام لشکر ۵ نصر بود، آن قدر متواضع و فروتن بود که اگر کسی او را نمی‌شناخت گمان می‌کرد فردی عادی است.»

حرف‌ها و خاطرات همزمانش درباره او شنیدنی است و از اخلاق والا و تواضع او حکایت دارد. یکی دیگر از همزمانش می‌گوید: «یک بار پدر یکی از شهدا تعریف می‌کرد که در منطقه در حال شستن لباس‌هایم بودم که جوانی به سراغم آمد و لباس‌هایم را گرفت، شست و خشک کرد. روز بعد وقتی او را در حال سخنرانی دیدم تعجب کردم. او شهید فرومندی بود.»

او به سبزی‌های تازه‌ای که در اتفاق فرمانده سپاه به جبهه جنوب عازم شد، آن موقع دشمن در ۱۵ کیلومتری اهواز قرار داشت و شهرستان‌های آبادان، خرمشهر، ایلام، سومار، نفت‌شهر، خسروی، قصر شیرین و سرپل‌ذهاب را محاصره کرده بود.

■ **زیباترین پدید ز زندگی فرمانده فرومندی**

بعد از دو ماه به سبزوار بازگشت و از دواج کرد. خودش درباره ازدواجش این‌گونه نوشت: «در یک جمله، زیباترین، با صفا ترین و مهم‌ترین پدید ز زندگی‌ام، مسئله ازدواج بود که به لطف و خواست خدا در نیمه اول سال ۱۳۶۰ تحقق پیدا کرد. در سنگر مبارزه از تنهایی درآمد و یک همسنگر رشید، شجاع و صبور که قبل از این که به خود بیندیشد به خدا و قبل از این که به رون بیندیشد به وظیفه الهی‌اش می‌اندیشید تصمیم شد. «خانم شرافت درودی‌نیا» همسر شهید فرومندی می‌گوید: «اخلاق خوبی داشت. به دلیل مسئولیت‌هایش، کمتر در خانه بود. مدتی که من مریض بودم، تمام کارهای خانه از جمله شستن لباس‌ها و کارهای دیگر را انجام می‌داد. هرگز مشکلات و ناراحتی‌های بیرون را به خانه منتقل نمی‌کرد. اگر فردی از فامیل نیاز به کمک داشت کمکش می‌کرد.» او در سال ۱۳۶۱ در مرحله دوم عملیات «مسلم‌بن عقیل» به جبهه سومار و پس از آن برای اجرای عملیات «والفجر مقدماتی» به منطقه «فکه» اعزام شد و به عنوان مسئول «طرح و عملیات لشکر ۵ نصر» به خدمت مشغول شد. ۲۰ روز قبل از آغاز عملیات مجروح و به مشهد منتقل شد. در عملیات والفجر ۱ که در شمال فکه انجام شد به عنوان «معاونت طرح و عملیات لشکر ۵ نصر» انجام وظیفه کرد. در عملیات‌های والفجر ۲ و ۳ که همزمان در پیرانشهر و مهران به انجام رسید نیز به عنوان مسئول واحد طرح و عملیات «تیپ امام صادق (ع) شرکت کرد.

■ **میوه‌های زندگی**

سال ۶۱ بود که «مرتضی» به دنیا آمد، یک سال بعد «مهدیه» و سال‌پس از آن نیز خدا «مصطفی» را به او هدیه کرد و بالاخره فرزندان او «مرتضی» در سال ۶۵ به دنیا آمد. در عملیات خیبر در سال ۶۲ مجروح شد اما دو سه روز بعد خود را از بیمارستان مرخص کرد تا برای عملیات عاشورا آماده شود. او در مدت حضور در جبهه در عملیات‌های خیبر، بدر، فاء، والفجر‌های غرور آفرین و آزادی‌مهران حضور داشت و سرانجام در ۲۰ دی‌ماه سال

می‌کرد خودم را آرام‌کنم اما مگر می‌شد؟

مادر می‌گوید: به خانه هم‌اودست‌مان که رسیدیم بعد از عملیات گفت خبر دارید هواپیمای سپاه کرمان در سبزم منفجر شده؟ اصلا این حرف را که زدن‌انگار قلب من هم با آن جمله منفجر شد.

گریه دل‌تنگی مادر با هم‌امان گفت و گورا می‌برد. ما هم سر به زیر داریم. قایق طولانی‌تری می‌گذرد و در میان همان اشک‌ها می‌گوید: علیرضای من هم در همان هواپیما بود...

«آیا یک بار برای مردم استان کرمان پیام تسلیت دادند و یک بار دیگر وقتی به کرمان آمدند یکی از دلایل سفرشان را عرض اخلاص و همدردی به خاطر سقوط هواپیمای سپاه بیان کردند.» این‌ها را می‌گوید و ادامه می‌دهد: در ایامی که حضرت آقا کرمان بودند چند بار تلاش کردم ایشان را ببینم اما اصلاً تاش‌می فایده بود. در دیدار یادمانده‌ها با ایشان هم فاصله‌ام از آقا دور بود و چشمانم هم که ضعیف است و نتوانستم خوب ایشان را ببینم و حسرت به دل ماندم. اما فردای آن روز مادر شوهرم که خودشان مادر و شهید هستند رنگ زدن دو گفتند دایک دیدار با دایک هست که اسم شما و همسر علیرضا هم برای این دیدار رد شده است. باید به استانداری برویم. حالا بر خلاف دقایقی قبل، کمی لبخند روی لبان مادر نشست و با همان لبخند ادامه می‌دهد: به همسر



علیرضا رنگ‌زد و او هم با خوشحالی خودش را رساند و رفتم دیدار آقا. ایشان هم به من قرآن و هدیه‌ای دادند و هم به همسر علیرضا و حتی یادم هست فائزه را روی پایشان گذاشتند و نوازش کردند و بوسیدند.

